

یلدا شاد باد!



کرونا از رگ گردن هم نزدیکتر  
است



# یلدا را در خانه جشن بگیریم

## بهر روز سورن

بسیاری در ابتدای شیوع ویروس کرونا آنرا جدی نمی‌گرفتند. بسیاری دیگر آنرا نقشه ای برای تغییر مناسبات موجود توسط بالایی ها! میدانستند و بسیاری دیگر آنرا دروغ بزرگ میخواندند. هنوز هم هستند کسانی که به آن باور ندارند و پیاپی از اجرای قواعد مبارزه با پاندمی موجود سر باز میزنند. آمارها و داده های خبری منابع مربوط به مراکز بهداشت و درمان و یا گزارشات رسمی کشورها را سناریو تغییر میدانند. حقیقت اما رفته رفته تصاویر دیگری را به جوامع انسانی نشان میدهد. شکی نیست که آمار بسیاری از کشورها با حقایق مطابقت ندارد. نه از اینجهت که شمار مبتلایان و مرگ و میر را از خودشان در می آورند بلکه بسیار نازلتر ارائه میدهند.

اول اینکه ناتوان از شناسایی دقیق مبتلایان حقیقی در میان جمعیت هستند و دوم اینکه جهت جلوگیری از سراسیمگی و احیاناً اعتراضات علیه مناسبات حاکم شمار و میزان رسانه ای شدن آنها را بنوعی مهندسی میکنند. تقریباً غالب دول حاکم کشورها کم یا زیاد از این دو مولفه سود میبرند. جامعه پزشکی مدتهاست که با سودآوری در مجموع پیوند خورده است. امروزه در کشورهایی همانند ایران بیماران کرونایی که امکان پرداخت مخارج سنگین معاینه و مداوا را ندارند به پشت درب بیمارستانها هم نمیرسند. در خانه و یا صحن خیابانها جان میدهند. آنها نیز که در بیمارستانها و بهداریها وظایف شغلی و انسانی خود برای مداوای بیماران کرونایی را انجام میدهند نیز به

پایان خود رسیده اند.

پرسنل درمانی در کشورمان با شرایطی بسیار مخاطره آمیزتر نسبت به کشورهای صنعتی پیشرفته درگیرند. بسیار بیشتر از ظرفیت های استاندارد در کشور بیمار پذیرفته اند و شرایطی غیرعادی و نیرویی مضاعف را ارائه میدهند و حتی پاداش این جانفشانی را نیز دریافت نمیکند. پرستاران و کادر درمانی به آخر خط رسیده اند. خسته و فرسوده با کمترین امکان حفاظتی به مقابله با کرونا رفته اند که نزدیک به یکسال خواب را از چشم بشریت ربوده است.

آنها میگویند که ماهها از دیدار خانواده خود محروم می مانند و تنها با یک ماسک ساده با بسیاری از مبتلایان روبرو میشوند و به درمان آنها می پردازند. بسیاری از پرسنل درمانی همانطور که در گزارش ها آمده است جان باخته اند و بسیاری دیگر خود به کرونا مبتلا و سپس پس از بهبودی به درمان آنها ادامه میدهند. از پرستاری نقل شده بود که تعدادی از پرستاران برای چندمین بار به کرونا مبتلا شده اند. این اوضاع مختص به ایران تنها نیست.

در قلب اروپا با پرستاری دیدار داشتم پس از شبکاری اش در یک بیمارستان بزرگ. چهره اش علیرغم پوشیده شدن آن با ماسک اما نشان از خورد و خمیر شدن اش در طی یک شیفت شبانه را داشت. خطوط سرخ شده روی گونه هایش را میتوانستم ببینم. این خطوط رفته رفته به زخم تبدیل میشود و حتی تحمل همین ماسک را هم از پرستاران میگیرد. میدانستم در بخشی کار میکند که فقط بیماران مبتلا به این ویروس را پذیرش و مداوا میکنند و یا همراهی تا مرگ.

از حالش پرسیدم؟

انگار که منتظر این سوال بود و با چشمانی مرطوب گفت:

خیلی بد و الان میرم خانه و نیم ساعت دوش داغ میگیرم تا اگر ویروسی از لای لباسهای ویژه بر بدنم نشسته باشد، شسته و دور شود تا بتوانم بخوابم و دوباره امشب شیفت شبانه ام را انجام دهم.

کنجکاو تر شدم و پرسیدم چه خبر است در آن بخش؟

گفت: اوضاع وحشتناک و فجیع است. نیمی از بیماران و اغلب پیرترها را همراهی میکنیم تا بمیرند و تنگی نفس همگانی آنها در بسیاری از موارد صاعقه وار همه پرسنل را سورپریز میکند.

می گفت در شرایطی خاص لباسهای مخصوص آنها برای درمان بیماران کرونایی شباهت زیادی به افرادی دارد که در مناطق آلوده به مواد شیمیایی یا رادیو اکتیو انجام وظیفه می کنند. ماسک های خرطومی! همین امکانات حفاظتی برای پرستاران در ایران موجود نیست و نه از امنیت شخصی حین کار برخوردارند و نه از امنیت شغلی!

دستمزد پائین آنها و گرانی و تورم مزمن و غیر عادی آنها را مجبور میکند تا روزانه در چند بیمارستان کار کنند. در طول مدت زمانی که سر و کله این ویروس آدمخوار پیدا شده است دستمزد این طیف اجتماعی اصلا تغییری بخود ندیده است. مسئولین جمهوری اسلامی که در ابتدا این ویروس را با سرماخوردگی ساده برابر دانسته و سعی در ایجاد آرامش اجتماعی کاذب داشتند در روند پیشرفت این پاندمی نیز رکورد زدند و بارها موضوع روز رسانه های بین المللی شدند. آنها نشان دادند که نمیخواهند و نمی توانند در برابر اینگونه فجایع تدابیر ضروری را اتخاذ و برقرار کنند و در کنار مردم کشورمان بایستند. آنها از اینگونه وقایع برای پر کردن جیب خود و وابستگیانشان بهره برده و همزمان به فال نیک میگیرند و سرکوب مضاعف اعتراضات و اعتصابات را سامان میدهند.

چه در ایران و یا کشورهای منطقه و چه در قلب کشورهای اروپایی با تجهیزات مجهزتر، هستند بسیاری که به هر دلیلی تدابیر بهداشتی را رعایت نمی کنند و از اطلاع دادن به محل کار یا تجمع رسمی خود پرهیز میکنند. این طیف ممکن است که علائمی خفیف از این بیماری را داشته باشند اما در سطح وسیع ناقل این ویروس به سایرین خواهند بود. از سویی فشارهای مالی و وحشت از بیکاری آنها را ناگزیر به سکوت میکند و از جهتی در معرض خطر قرار دادن محیط تماس راهی برای توجیه این ناهنجاری رفتاری باقی نمیگذارد.

کرونا نه تنها یک حقیقت است که واقعیتی عینی و هولناک است. یلدا نزدیک است و برای حفاظت از نزدیکان مان و همبستگی انسانی و با یاد عزیزانمان در خانه بمانیم

بهروز سورن

18.12.2020

منبع نوشته

[آگاهی نیوز](#)

# اَلَن بَدِيو دربارهي وضعیت کنوني

ترجمه و مقدمه از شيدان وثيق



## مقدمه مترجم

«فيلسوف معاصر فرانسوي، متن کوتاهی است از فیلسوف معاصر فرانسوي، اَلَن بَدِيو، که در 2 دسامبر 2020 انتشار داده است. این نوشتهی جدید بَدِيو، پیرامون اوضاع «جنبشها» و «مبارزات» در جهانِ امروز، در ادامهی اندیشه‌ورزیِ سیاسیِ سالهای اخیر او قرار می‌گیرد. از جمله می‌توان به دو کار قبلیِ بَدِيو اشاره کرد: یکی، در بارهی «جنبش جلیقه‌زدها» در فرانسه و دیگری، تحلیلی بر اوضاع ناشی از پاندمی. پیش از این ما به ترجمه‌ی اولی و شرح حالی از دومی پرداخته‌ایم.<sup>2</sup>



بیان اثباتی که «فلسفه‌های سیاسی و اقتصادی»<sup>۳</sup>، چیزی نیست جز: «الغای مالکیت خصوصی» و «کمونیسم». این دو مضمون اثباتی- ایجابی همراه با «برابری»، به اعتقاد بَدیو، سه دستور عمل مبارزاتی امروز ما در هر جا و از هم اکنون را تشکیل می‌دهند. تنها در این بستر، راه تغییرات واقعی و آن چه که او «سیاست رهایی‌خواهی»<sup>۳</sup> می‌نامد هموار می‌شود.

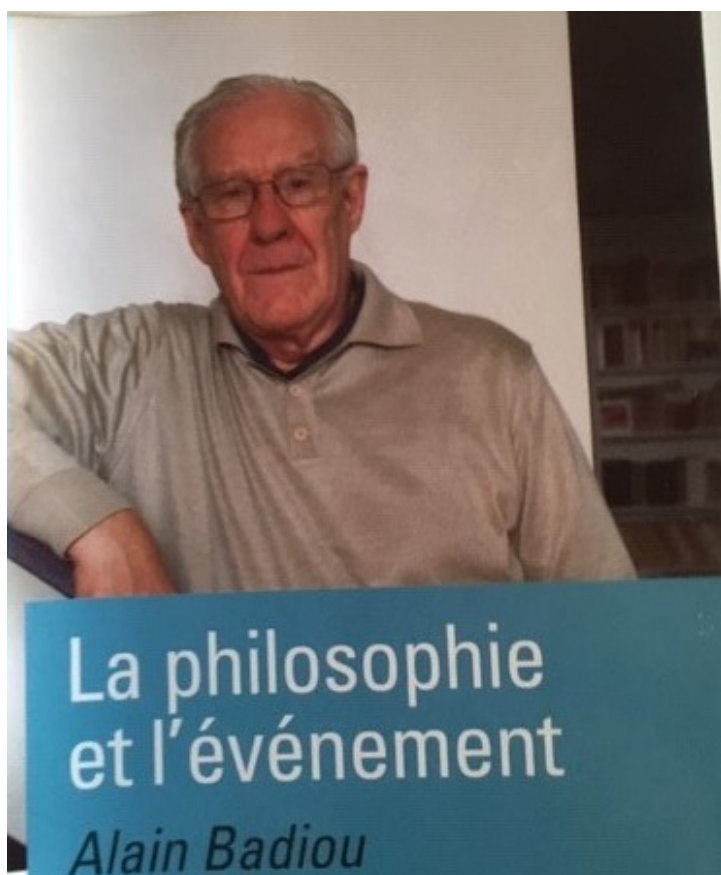
بدون تردید، ما می‌توانیم با پاره‌ای از نگاه‌های سیاسی آلن بَدیو در این نوشته توافق نداشته باشیم. اما چکیده‌ی اصلی نظرات او در این جا چون رد جنبش‌یسم و نفی‌گرایی تَهی از ایده ایجابی که امروزه بر بسیاری از جنبش‌ها و مبارزات غالب هستند را نمی‌توان مورد تأمل و ژرفاندیشی قرار نداد. هم چنین نیز، نزد فیلسوف فرانسوی، ایده «کمونیسم جمعی و نوین» بر اساس نفی مالکیت است... که ما «رهایی از سلطه‌ها» می‌نامیم.

شیدان وثیق

15 دسامبر 2020

---

---



## درباره‌ی وضعیت کنونی آلن بادیو 2 دسامبر 2020

یک ارزیابی سیاسی عقلانی از وضعیت کنونی به واقع نایاب شده است. بین پیش‌بینی فاجعه‌آمیز بخش ناخواسته مذهبی بوم‌شناسی (روز قیامت نزدیک است) و اوهام چپ سرگردان ( ما هم عصر مبارزات) سرمشق‌گونه، «جنبش‌های توده‌ای» سداپذیر و «فروپاشی» سرمایه‌داری لیبرال و بحران‌زده هستیم، سمت‌گیری عقلانی شانه خالی می‌کند و گونه‌ای هرج و مرج ذهنی در شکل عمل‌گرایی یا ناامیدی در همه جا مستقر می‌شود. در این جا من می‌خواهم ملاحظات را مطرح کنم، هم تجربی و هم تجویزی.

در مقیاسی کمابیش جهانی، از چند سال پیش یعنی از آن چه که بی‌گمان می‌توان «بهار عربی» نامید، ما در دنیایی سرشار از مبارزات و دقیق‌تر بگوئیم از جنبش‌ها و تظاهرات توده‌ای به سر می‌بریم. من پیشنهاد می‌کنم که وضعیت عمومی کنونی را از دید ذهنی با واژه‌ای که «جنبش‌یسم» [mouvementisme] می‌نامم مشخص نمایم، یا این اعتقاد وسیعاً پذیرفته‌شده که گویا تجمعات بزرگ توده‌ای

بی‌گمان می‌روند تا اوضاع را سرانجام تغییر دهند. ما این را از هنگ‌کنگ تا الجزایر، از ایران تا فرانسه، از مصر تا کالیفرنیا، از مالی تا برزیل، از هند تا لهستان و در بسیاری دیگر از مکان‌ها و کشورها مشاهده می‌کنیم.

همه‌ی این جنبش‌ها، بدون استثنا، از دید من دارای سه خصلت می‌باشند:

1. این جنبش‌ها، در خاستگاه اجتماعی‌شان، در انگیزه‌ی شورشی‌شان و در اعتقادات سیاسی خودانگیزه‌شان، حرکت‌هایی ناهمگن می‌باشند. این سوییچ‌های چندشکلی، در ضمن، روشنگر پُرشماری آن‌ها نیز می‌باشد. این جنبش‌ها تشکیل نمی‌شوند از مجموعه‌های کارگری، یا از تظاهرات جنبش دانشجویی، یا از شورش‌های دُکان‌داران خُردشده زیر بار مالیات‌ها، یا از اعتراضات فمینیستی، یا از پیامبرهای محیط زیستی، یا از ناراضیان منطقه‌ای یا ملی، یا از اعتراضات کسانی که مهاجر می‌نامند و من پروتسترهای آورده می‌نامم. بلکه این جنبش‌ها کمابیش از همه‌ی این‌ها تشکیل می‌شوند و زیر سلطه‌ی انحصاری - تاکتیکی - یک یا چند گرایش غالب بنا بر مکان‌ها و موقعیت‌ها قرار دارند.

2. از این وضعیت چنین برمی‌آید که وحدت این جنبش‌ها، در شرایط کنونی ایدئولوژی‌ها و سازماندهی‌ها، اکیداً نفی‌گرا [سلبی] است و نمی‌تواند چنین نباشد. این نفی‌گرایی البته بر سر واقعیت‌های ناهنجار است. می‌توان دست به قیام زد بر ضد عملکرد حکومت چین در هنگ‌کنگ، علیه تصاحب قدرت توسط دارودسته نظامیان در الجزایر، بر ضد سلطه‌ی سلسله‌مراتب مذهبی در ایران، علیه استبداد فردی در مصر، بر ضد دسایس ارتجاع ناسیونالیستی و نژادپرستانه در کالیفرنیا، علیه عملکرد ارتش فرانسه در مالی، بر ضرر نفوفاشیسم در برزیل، علیه آزار مسلمانان در هند، علیه داغ ننگ زدن ارتجاعی بر سقط جنین و تمایلات جنسی غیر معمول در لهستان و به همین ترتیب علیه موارد دیگری از این دست. اما در این جنبش‌ها، هیچ چیز و به طور مشخص هیچ ضدپیشنهاد در خور فهم عمومی حضور ندارد. در نتیجه، در نبود یک پیشنهاد سیاسی مشترک که به روشنی خود را از محدودیت‌های سرمایه‌داری معاصر رها کرده باشد، این جنبش‌ها در آخر تنها به یک وحدت اَدَمی می‌رسند، علیه نام خاصی که عموماً نام رئیس دولت یا >کمران کشور است. بدینسان

است شعار این جنبشها: از «مبارک بُرو گُمشو» تا «بولسونارو فاشیست، بُرو بیرون» با گذر از «مودی نژادپرست، بُرو پی کارت»، «ترامپ بیرون!»، «بوظلیقه، بازنشسته شو». و طبیعتاً فراموش نشود، دشنامها، اعلامهای مبنی بر اخراج و داغ ننگ زدن‌ها بر اشخاص، که آماج طبیعی ما در این جا [در فرانسه] را تشکیل می‌دهند و این آماج کسی نیست جز ماکرُون کوچک [امانوئل ماکرُون، رئیس جمهور فرانسه - مترجم]. من بنا بر این پیشنهاد می‌کنم بگوئیم که تمام این جنبشها و مبارزات در نهایت به گرد «برو بیرونیسم» [dégagisme] شکل می‌گیرند. می‌خواهیم که رهبر دولت یا حاکم وقت اخراج شود، بی آن که، نه در مورد جانشین او و نه در رابطه با روند تضمین‌کنندی تغییر واقعی اوضاع، بر فرض که رهبر را نیز بیرون رانندیم، کمترین ایده‌ای وجود داشته باشد. روی هم رفته، این نفی‌گرایی، که البته متحدکننده است، اما هیچ بیانی اثباتی [ایجابی]، هیچ اراده‌ای آفریننده و هیچ مفهومی پویا از تحلیل شرایط مشخص و از آن چه که می‌تواند و یا باید سیاستی طراز نوین باشد، در خود ندارد. به سبب فقدان همه‌ی این‌هاست، و این نشانه‌ی فرجام چنین جنبشهایی است، که به یک شکل نهایی از وحدت آنها می‌رسیم. یعنی به شکل مبارزه علیه سرکوب پلیسی، از آن جا که جنبش قربانی آن بوده است و یا به شکل مبارزه علیه خشونت‌های پلیسی که جنبش درگیر آنها بوده است. در مجموع، می‌توان گفت که تنها شکل مبارزه‌ای که می‌ماند، نفی‌آنی است که نفی خود توسط حکومت است [نفی نفی - مترجم]. من پیش از این، در جنبش ماه مه 68، با چنین وضعیتی آشنا شده‌ام. آن جا که در فقدان بیان‌های ایجابی مشترک، حداقل در آغاز حرکت، در خیابان‌ها فریاد می‌زدیم: «CRS» [CRS, SS !] علامت اختصاری پلیس فرانسه در آن زمان بود: «گروهان امنیتی جمهوری». SS علامت اختصاری گارد هیتلری در آلمان نازی بود. در جنبش مه 68، دانشجویان معترض پاریسی با شعار CRS, SS !، پلیس سرکوبگر فرانسه را با اسلحه‌های نازی همانند می‌کردند - مترجم]. خوشبختانه در ادامه جنبش، پس از کنار رفتن اولویت نفی‌گرایی شورشی، چیزهای گیراتری به وجود آمدند، اما البته به قیمت جدال بین برداشتهای سیاسی متضاد و بیان‌های ایجابی متمایز.

3. امروز، تمام جنبش‌های جهانی، در سرانجام خود، تنها به حفظ و تقویت قدرت‌های حاکم منتهی شده است و یا تغییراتی را باعث گردیده که صرفاً صوری و سطحی بوده‌اند. اکنون معلوم می‌شود که این تغییرات به وضعیتی بدتر از آن چه که علیه آن قیام شده

انجام‌ده‌اند. مَبَّارک بیرون رانده شد، اما جانشین او، اَلسیسی، نسخه‌ای مشابه دیگری از قدرت نظامی و چه بسا از بدترین آن است. در هُنْگ کُنْگ، با استقرار قوانینی مشابه قوانین جاری در پکن و با دستگیری‌های جمعی قیام‌کنندگان، تسلط چین بر این سرزمین روی هم رفته تقویت شد. مستبدان مذهبی حاکم در ایران دست‌نخورده باقی مانده‌اند. فعال‌ترین سران مرتجعی چون مودی و بولسونارو و یا دارودسته کلیساوند لهستان در وضعیت بسیار خوبی به سر می‌برند. سپاس. و ماکرون کوچک، با 43% آرای موافق، امروز در شرایط انتخاباتی بهتری قرار دارد، نه تنها نسبت به دوران آغاز مبارزات و جنبش‌ها در فرانسه، بلکه حتی نسبت به رؤسای جمهور پیشین یعنی سارکوزی خیلی مرتجع یا هولاند خیلی سوسیالیست دمدمی مزاج، که در مدت زمان مشابه حدود 20% طرفدار داشتند.

بدین سان است که ضرورت یک سنجش تاریخی خود را بر من تحمیل می‌کند. در سال‌های بین 1847 تا 1850، در بخش بزرگی از اروپا، جنبش‌های بزرگ کارگری و دانشجویی و قیام‌های توده‌ای علیه حکومت‌های مطلقه به وقوع پیوستند. نظم استبدادی توانسته بود در پی بازگشت سلطنت در سال 1815 [تاریخ سقوط امپراطوری ناپلئون بناپارت - مترجم] و شکست انقلاب 1830 فرانسه، هوشمندانه همه جا مستقر و تحکیم شود. در نبود ایده‌های استوار از آن چه که می‌توانست، فرای نفی‌گرایی پُر شور، باز نمود سیاستی ماهیتاً متفاوت باشد، تمام جوش و خروش انقلاب‌های 1848 در اروپا تنها خدمت به گشودن فصل جدیدی از پَس‌رَوی کرد. به‌ویژه در فرانسه، بیلان این انقلاب‌ها، فرمانروایی پایان‌ناپذیر یک مدیر عامل سرمایه‌داری نوپا از نوعی ویژه بود: ناپلئون سوم یا به قول ویکتور هوگو: ناپلئون کوچک.

با این وجود در سال 1848، مارکس و انگلس، که در قیام‌های آلمان شرکت کرده بودند، درس‌هایی از این رخدادها به دست می‌دهند، چه در متن‌هایی، چون در کتاب موسوم به «مبارزات طبقاتی در فرانسه»، که به تحلیل تاریخی می‌پردازد و چه در یک جزوه‌ی راهنما، سرانجام ایجابی، که نامش «□□□□□□ □□ □□□□□□» است و به گونه‌ای برای همیشه آن چه که باید سیاستی کاملاً نوین باشد را ترسیم می‌کند. و در طول زمان، به گرد چنین ساختار اثباتی یعنی «مانیفست» [بیانیه] حزبی که وجود ندارد اما □□□□ وجود داشته باشد است که تاریخ دیگری از سیاست‌ها آغاز می‌شود. مارکس، بیست و سه سال بعد،

جرم خود را تکرار می‌کند، و این بار با درس‌گیری از یک تلاش تحسین‌برانگیز دیگری، که فرای مقاومت قهرمانانه‌اش، باز هم قادر به سازماندهی وحدتی کارآمد و ایجابی نمی‌شود؛ کمون پاریس.

البته اوضاع ما بسیار متفاوت است! اما من اعتقاد راسخ دارم که همه چیز امروز به گرد این ضرورت دور می‌زند که شعارهای نفی‌گرا و کنش‌های دفاعی دست‌آخر باید از بینشی روشن و ترکیبی [سنتز - مترجم] نسبت به هدف‌های خاص ما پیروی کنند. و من اطمینان دارم که برای نیل به این هدف، به هر ترتیب باید آن چه که مارکس چکیده‌ی تمام اندیشه‌اش می‌دانست را به خاطر آوریم. البته خلاصه‌ای باز هم نفی‌گرا، اما در مقیاسی که می‌تواند تنها بر تصدیقی با شکوه استوار باشد. این بیان اثباتی عبارت است از: «الغای مالکیت خصوصی».

در نگاهی از نزدیک، شعارهایی چون «دفاع از آزادی‌های مان» یا «علیه خشونت‌های پلیسی» کاملاً محافظه‌کارانه می‌باشند. اولی سربسته می‌گوید که ما، در نظم مستقر، دارای آزادی‌هایی واقعی هستیم که باید از آنها دفاع کنیم، در حالی‌که مسأله‌ی اصلی ما می‌بایست این باشد که بدون برابری، آزادی تنها یک دام است. چگونه پرولتاریت آواره‌ای که پروانه‌ی اقامت قانونی ندارد و آمدنش نزد ما حماسه‌ای جانکاه است، می‌تواند به خود بگوید که «آزاد» است. آیا او به همان معنا آزاد است که یک میلیاردر صاحب قدرت واقعی، مالک هواپیمای خصوصی با خلبان و زیر حمایت بساط انتخاباتی مدیر عامل خود در حکومت؟ و حال اگر ما یک انقلابی منطقی هستیم و میل ایجابی و عقلانی مان به سوی دنیایی دیگر است، سوای جهان امروزی که رد می‌کنیم، چگونه می‌توان تصور کرد که پلیس حکومت وقت می‌تواند همیشه مهربان، مؤدب و مسالمت‌جو باشد؟ و به شورشیان، که برخی از آنها کلاه صورت‌پوش بر سر دارند و مسلح می‌باشند، بگوید: «آدرس کاخ الیزه؟ کوچه‌ی سمت راست، نرده‌ی آهنی بزرگ»

بهرتر این است که به اصل مسأله بازگردیم: مالکیت. یک شعار عمومی متحدکننده، بدون واسطه و ایجابی می‌تواند چنین باشد: «اشتراکی کردن تمام روند تولید». در رابطه با این بیان اثباتی، شعار نفی‌گرای واسطی نیز وجود دارد که می‌تواند بی‌درنگ این گونه مطرح شود: «الغای تمام خصوصی‌سازی‌های انجام گرفته توسط دولت از سال 1986». اما یک شعار خوب و کاملاً تاکتیکی که در ضمن برای شیفتگان نفی‌گرایی کار ایجاد خواهد کرد، می‌تواند چنین باشد: ما

در محل یکی از بخشهای بسیار مهم وزارت امور اقتصادی و مالی به نام کمیسیون مشارکتها و انتقالها مستقر می‌شویم. ما دست به چنین اقدامی می‌زنیم با این آگاهی که نام رازآمیز مشارکتها و انتقالها چیزی نیست جز پوششی شفاف بر **بازارهای مالی** که در سال 1986 ایجاد شد. و در همین مکان به آگاهی می‌رسانیم که تا امحای هر شکلی از مالکیت خصوصی که از نزدیک یا دور به اموال عمومی تعلق دارد، در محل کمیسیون خصوصی‌سازی خواهیم ماند.

ما باور کنید که تنها با ترویج این هدفهای هم استراتژیکی و هم تاکتیکی است که ما سرانجام قادر خواهیم شد، پس از یک دوران از «مبارزات»، «جنبشها» و «اعتراضات» که دیالکتیکِ نفی‌گرای آنها در حال فرسودگی است و ما را نیز فرسوده می‌کند، عصر جدیدی بازگشائیم. ما پیشگامانِ کمونیسمِ جمعی و نوینی خواهیم بود که «شیخ» آن، با زبان مارکس در مانیفست صحبت کنیم، باز خواهد آمد و گشت و گذار خود را از سر خواهد گرفت، نه تنها در فرانسه یا اروپا بلکه در سراسر جهان.

---

پا نوشتها

1-Alain Badiou – À propos de la conjoncture actuelle

2- رجوع شود وب سایت شیدان وثیق : [www.chidan-vassigh.com](http://www.chidan-vassigh.com)

3- سیاست رهایی‌خواهی : Politique d'émancipation

**متن به زبان فرانسه**

---

# استبداد استعماری و مردمان زیر ستم

## منوچهر تقوی بیات

هر کس آزاد است هر چه می خواهد بگوید یا بنویسد و جز قانونی که نمایندگان واقعی مردم که در یک انتخابات آزاد برگزیده شده اند نوشته باشند، هیچ قدرتی در جهان نباید این



آزادی ها را سد کند. در میهن ما چند صد سال است که بیگانگان راه را بر آزادی مردمان ما بسته اند. آن گاه که بیگانگان با زور اسلحه و دسیسه بر ملتی سوار می شوند، توده های مردم به کودکان بی دفاع مبدل می شوند. در چنین حالتی هر کس مقاومت کند کشته خواهد شد. نمونه ی برجسته ی تاریخی آن بلایی است که هیتلر و آلمانی ها به سر اروپاییان آوردند. اگر آمریکایی ها از آن سوی جهان با هواپیما و کشتی و ارتش نیرومند خود به کمک فرانسه و کشورهای شکست خورده ی اروپا نیامده بودند امروز جهان چهره سیاه تری می توانست داشته باشد.

کسانی که دانشور و نویسنده هستند و یا سخنوران زبردستی که چندتایی کتاب هم خوانده اند در گفتارشان کشور ما را با کشورهای پیشرفته جهان مقایسه می کنند و به ما سرکوفت می زنند که بی لیاقت هستیم. اینان یا تاریخ را نخوانده اند و یا داستان های تاریخ را درست درنیافته اند. این که کشورهای اروپایی پیشرفته شده اند و کشور ما واپس مانده شده است دلائل بیشماری دارد. بزرگ ترین دلیل آن نفوذ و تسلط بیگانگان بر کشور ماست. از آن روزی که انگلیس ها بساط استعمار گری خود را در هند گسترده کردند، ایران رفته رفته تجزیه شد. انگلیس ها با دسیسه های گوناگون افغانستان، پاکستان، عراق، آذربایجان و ترکمنستان را از ایران جدا کردند. آتش باروتی که چینی ها اختراع کرده بودند به دامن خودشان و کشورهای چینی که با آتش باروت آشنایی نداشتند افتاد. چند صد سال پیش از آن که اروپاییان به باروت و اسلحه ی گرم دسترسی پیدا کنند چینی ها باروت و اسلحه گرم را اختراع کرده بودند اما آسیبی به جهانیان نرساندند. هنگامی که اروپاییان با باروت آشنایی پیدا کردند دست به تجاوز زدند. با رشد و بالندگی بازرگانی و صنعت، کشتی رانی در دریاهای بزرگ آغاز شد. با پیدا شدن باروت و اسلحه گرم در اروپا، جنگ دزدان دریایی

که به گونه ای جنگ تجارتي کشورهای اروپایی در دریاها بود، آغاز شد. دست اندازی دزدان دریایی و کشتی های جنگی کشورهای اروپایی به سرزمین های بی دفاع در گوشه و کنار جهان و نیز کشف آمریکا و توسعه ی مستعمرات اروپاییان از دلائل توسعه و پیشرفت کشورهای اروپایی بشمار می رود.

کشور ما ایران نیز با تجاوز و دسیسه ی اروپاییان، از سده ی پانزده تا کنون، کم کم استقلال خود را از دست داد. در سال ۱۴۵۴ پاپ نیکلاس پنجم هیئتی را به دربار اوزون حسن فرستاد تا به کمک او جلوی تجاوزات عثمانی ها به اروپا را بگیرد. در سال ۱۴۵۸ دسپینا خاتون دختر ژان چهارم پادشاه ترابوزان سومین همسر اوزون حسن شد و به این صورت اروپاییان به درون دربار اوزون حسن راه یافتند. دسپینا خاتون عیسوی بود و در دربار اوزون حسن کلیسا برپا کرد و تا پایان زندگی اش به دین عیسا وفادار بود. نه دسپینا خاتون شیعه شد نه دخترش مارتا، اما شاه اسماعیل صفوی فرزند مارتا پیش از بالغ شدن، به کمک "امدادهای غیبی" از آن سوی مرزهای ایران، شیعه شد تا برای جنگیدن با عثمانی ها انگیزه ی کافی داشته باشد. با تجاوز پرتغالی ها به جنوب ایران در سال ۱۵۰۷ و حضور دسپینا خاتون در دربار اوزون حسن در شمال غربی ایران، استقلال ایران به طور جدی به خطر افتاد. کمی پس از آن در همسایگی کشور ما، انگلیس ها کمپانی هند شرقی را برپا کردند. جاسوسان انگلیس (۱۷۰۷)؛ نام جاسوس های انگلیسی) با نفوذ در دربار شاهان صفوی و کمک به توسعه مذهب شیعه جلوی سقوط اروپا به دست ترک های عثمانی را گرفتند. شاهان شیعه ی صفوی به کمک اروپاییان "کافر" با امپراتوری مسلمان عثمانی، بیش از سیصد سال جنگیدند و هزاران هزار از برادران مسلمان، یکدیگر را کشتند تا از خطر سقوط اروپا به دست سربازان مسلمان عثمانی، جلوگیری شود. به یاد بیاوریم که آنتونی شرلی انگلیسی، وزیر مختار شاه عباس در اروپا بود.

دخالت های اروپاییان به ویژه انگلیس ها، از سده پانزدهم تا کنون در سرنوشت ملت ایران تأثیرات ویرانگر و منفی بسیار داشته است. یورش افغان ها به ایران و جدایی بخش هایی از ایران و جنگ های ایران با عثمانی و روسیه همه با تحریکات و دخالت های دولت انگلیس انجام گرفته است. متن عهدنامه ی گلستان که در نتیجه آن ایران، سرزمین های قفقاز مانند آذربایجان، داغستان، ارمنستان و گرجستان را از دست داد، سفیر انگلیس در ایران سرگور ازلی با کمک و دخالت وزارت خارجه انگلیس، نوشت. درباره ی دخالت های انگلیس در قرن

نوزدهم در ایران پژوهشگر، سیاستمدار و نویسنده ایرانی محمود محمود ( محمود پهلوی صاحب اصلی نام خانوادگی پهلوی) هشت جلد کتاب نوشته است.

شخصیت های سیاسی میهن دوست، نویسندگان، بازرگانان و مردمان کوچه و بازار از بی لیاقتی شاهان قاجار، جنگ با عثمانی و روسیه، ستم ها و دسیسه های انگلیس و دخالت های دیگر کشورهای اروپایی به ستوه آمدند، در نتیجه با اعتراضات عمومی، انقلاب مشروطیت را پدید آوردند تا آن که مظفرالدین شاه ناچار، در ۱۳ مرداد ۱۲۸۵ ( ۱۹۰۶ )، فرمان مشروطیت را برای برپایی مجلس شورای ملی امضاء کرد. یک سال پس از امضاء فرمان مشروطیت در سال ۱۹۰۷ دولت های انگلیس و روس بدون آگاهی ایران کشور ما را به دو منطقه ی اشغالی در جنوب برای انگلیس ها و در شمال برای روس ها تقسیم کردند. بین این دو منطقه بخشی را هم منطقه ی بی طرف نامیدند. بر طبق قرارداد ۱۹۰۷ افغانستان نیز منطقه نفوذ انگلیس تلقی شد. پس از انقلاب بلشویکی اکتبر ۱۹۱۷ دولت بلشویکی شوروی به طور یک جانبه قرارداد ۱۹۰۷ را ندیده گرفت و از همه ی ادعاهای روسیه در شمال ایران صرف نظر کرد و استقلال ایران را به رسمیت شناخت. اما انگلیس ها از دخالت در امور ایران کوتاه نیامدند و در سال ۱۹۱۹ یک قرارداد پنهانی با وثوق الدوله صدر اعظم ایران بستند. به موجب این قرارداد تمامی امور کشوری و لشکری ایران زیر نظر مستشاران انگلیسی و با مجوز آنان صورت می گرفت. این قرارداد هم با مخالفت شدید ملت ایران روبرو شد. شماری از رجال سرشناس ایرانی مانند مشیرالدوله، یحیی دولت آبادی و دکتر مصدق از مخالفان سر سخت این قرارداد استعماری بودند. در سال ۱۹۲۱ دولت شوروی قرارداد دیگری با ایران بست و ضمن تأکید بر استقلال ایران در ماده ۵ قرارداد از دولت ایران خواست؛ «...همچنین از گرفتن افراد قشونی یا تجهیزات نفرات برای صفوف قشون یا قواء مسلحه تشکیلات مزبوره در خاک خود ممانعت نمایند.» وگرنه دولت بلشویکی روسیه برای مقابله با حضور قوای مسلح بیگانه در ایران نیروی نظامی پیاده خواهد کرد. به دلیل همین ماده ۵ قرارداد ۱۹۲۱ شوروی با ایران، ژنرال آیرونساید فرمانده ی نیروهای نظامی انگلیس ناچار شد قوای خود را از ایران خارج کند.

اردشیر ریپورتر و ژنرال آیرونساید، پیش از بیرون بردن قشون انگلیس از ایران برای پیاده کردن کامل قرارداد ۱۹۱۹، کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ خورشیدی ( ۱۹۲۱ میلادی) را برنامه ریزی کردند. رضا خان یک قزاق بی سواد ( که نه خان بود و نه خاندانی داشت) از سوی

انگلیس ها، مأمور پیاده کردن قرارداد ۱۹۱۹ شد. پیش از جنگ جهانی دوم رضا شاه روابط نزدیکی با آلمان هیتلری برقرار کرد. در جریان جنگ، ایران اعلام بی طرفی کرد و مجبور شد شماری از نظامیان و کارشناسان آلمانی را از ایران بیرون کند. در سوم شهریور ۱۳۲۰ خورشیدی (۱۹۴۱ میلادی) متفقین به بهانه ی حضور کارشناسان آلمانی در ایران دست به اشغال ایران زدند. ارتش انگلیس از جنوب و ارتش شوروی از شمال ایران را اشغال کردند (یعنی همان قرارداد ۱۹۱۹). انگلیس ها که از نزدیکی رضا شاه به آلمان ها ناخشنود بودند، او را وادار کردند تا از سلطنت کناره گیری کند و از ایران برود. استالین و چرچیل و روزولت در ششم آذرماه ۱۳۲۲ (۲۸ نوامبر ۱۹۴۳) بدون اطلاع دولت ایران به تهران آمدند. آن ها ضمن تعیین استراتژی جنگ جهانی و گشودن جبهه ای در غرب در برابر ارتش آلمان، سلطنت محمد رضا شاه را تضمین کردند و با او عکس یادگاری هم گرفتند.

دیکتاتوری و خودکامگی محمدرضا شاه روز به روز افزایش یافت. با روی کار آمدن دولت قانونی دکتر مصدق در سال های ۳۰ و ۳۱ و ۳۲ دکتر مصدق کوشید تا دخالت های غیرقانونی شاه در امور کشور را محدود کند. شاه از بیم عواقب اقدامات قانونی دکتر مصدق از ایران گریخت. در ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ سازمان جاسوسی انگلیس اینتلیجنس سرویس و سازمان جاسوسی آمریکا (سی آی اِ) به کمک مشتی آخوند و اراذل مانند شعبان بی مخ، بر ضد حکومت قانونی دکتر مصدق کودتا کردند. شاه فراری به کمک اربابانش بازگشت و آن ها دکتر مصدق را که جز خدمت و انجام کارهای قانونی، هیچگونه خلاقی نکرده بود به طور غیرقانونی، در یک دادگاه نظامی، محاکمه و او را به سه سال زندان محکوم نمودند. دکتر مصدق پس از گذراندن دوران زندان در لشکر ۲ زرهی، تا پایان زندگی اش در احمد آباد محصور و زندانی شد. بیش از چهل سال است که حکومت اسلامی را همان آخوندها و چاقو کش ها و اراذل کودتای ۲۸ مرداد می گردانند که امروز نام آیت الله و سرداران سپاه اسلام را بر خود نهاده اند.

علی رغم آن که ملت ایران برای رسیدن به آزادی و دموکراسی توانست با انقلاب مشروطه حکومت قانون را پدید آورد اما شوربختانه با دخالت بیگانگان و ایجاد حکومت های دیکتاتوری، نتوانست آزادی و دموکراسی را آزمایش کند. در انقلاب بهمن ۱۳۵۷ بار دیگر ملت ایران برای برقراری یک حکومت مردمی قیام کرد اما باز با دسیسه های بیگانگان و نوکران آنان دچار اختناق و دیکتاتوری سخت تری شد. خمینی را شاه و اربابانش می شناختند. او از سال ۱۳۲۳ با انتشار

کتاب کشف الاسرار در تدارک حکومت اسلامی بود. با نبود آزادی سیاسی برای مردم و گردش نادرست اطلاعات سیاسی و اجتماعی، خمینی ملت ایران را فریب داد (گفت؛ خدعه کردم) و بار دیگر یک حکومت دیکتاتوری با نام اسلام و مذهب شیعه بر ملت ما تحمیل کرد. مخالفت حکومت اسلامی با آمریکا، مخالفت با استعمار نبوده و نیست بلکه پوششی برای پنهان کردن دخالت انگلیس در ایران است. حکومت تحمیلی اسلامی بیش از چهل سال است که صدها هزار نفر از بهترین فرزندان میهن ما را به بهانه دفاع از دین و مذهب شیعه کشته و خرافات و نادانی را در کشور ما گسترش داده است.

اینجا و آنجا به ویژه در درون ایران برای توجیه حکومت ولایت فقیه به ملت ما الغاء می کنند که؛ « هر ملتی سزاوار همان حکومتی است که دارد». ملت ما بیش از صد سال است که برای به دست آوردن آزادی و دموکراسی و استقلال قربانی داده است و همیشه توسط بیگانگان و نوکران آنان سرکوب شده است. ملت ما نالایق نبوده و سزاوار این همه ستم و بی عدالتی نیست. هر ملتی که حق نداشته باشد حکومت خود را با رأی آزاد خود انتخاب کند دچار اضمحلال و واپس ماندگی می شود. همانگونه که در بالا نوشتم، هنگامی که قدرت های خارجی با زور اسلحه و دسیسه بر ملتی تسلط پیدا می کنند توده های مردم به کودکان بی دفاعی مبدل می شوند. در چنین حالتی هر کس مقاومت کند کشته خواهد شد. نمونه ی برجسته ی تاریخی آن بلایی است که هیتلر و آلمانی ها به سر اروپاییان آوردند. اگر هیتلر شکست نخورده، بود، فرانسه و انگلیس و دیگر کشورهای اروپایی نیز به همان سرنوشتی دچار می شدند که کشور ما به دلیل دخالت های بیگانگان دچار شده است. عدم آزادی برای حزب ها و سازمان های سیاسی و اجتماعی و همچنین عدم انجام انتخابات آزاد، تحمیل دیکتاتوری استعماری به ملت ایران به زور اسلحه ی مزدوران نظامی (ارتش نوین !!!) در یک صد سال گذشته، سبب واپس ماندگی و بدبختی ملت ما شده است.

منوچهر تقوی بیات

آذر ماه ۱۳۹۹ خورشیدی برابر با دسامبر ۲۰۲۰ میلادی

# درباره‌ی لائیسیته



میز گرد سیاسی جنبش جمهوری خواهان دموکرات و لائیک ایران  
شنبه ۱۹ دسامبر، ساعت 19:30 به وقت اروپای مرکزی

« لائیسیته »



سخنرانان:  
حسن بهگر  
رامین کامران

Zoom آدرس:  
Meeting-ID: 896 670 2030  
<https://zoom.us/j/8966702030>

## میز گرد سیاسی جنبش جمهوری خواهان دموکرات و لائیک ایران

سخنرانان: حسن بهگر، رامین کامران

شنبه ۱۹ دسامبر، ساعت 19:30 به وقت اروپای مرکزی

آدرس:

Zoom

Meeting-ID: 896 670 2030

<https://zoom.us/j/8966702030>

## در هفتاد و دو سالگی اعلامیه جهانی حقوق بشر



اعلامیه جنبش جمهوریخواهان دموکرات و لائیک ایران

۸ دسامبر ۲۰۲۰ - ۱۸ آذر ۱۳۹۹

اعلامیه جهانی حقوق بشر بعنوان پیمانی بین المللی در ۱۰ دسامبر ۱۹۴۸ در پاریس توسط مجمع عمومی سازمان ملل متحد به تصویب رسید. در این بیانیه، حقوق حداقل انسان‌های روی زمین، در زمینه های

گوناگونِ منزلت بشری و امور اجتماعی، سیاسی، فرهنگی، اقتصادی، مدنی... در ۳۰ ماده تعیین و مشخص شده‌اند.

بسیاری از کشورها در آن زمان، از جمله دولت ایران، اعلامیه جهانی را تصویب کردند، اما به واقع تا امروز نشان داده‌اند که در عمل مفاد آن را زیر پا می‌گذارند.

در ایران، نقض حقوق بشر توسط رژیم پهلوی و سپس جمهوری اسلامی با توسل به شکنجه، اعدام و سرکوب آزادی‌ها همواره انجام گرفته و ادامه داشته است. اما آن چه که نقض حقوق بشر در دوران حکومت اسلامی را برجسته‌تر می‌سازد، علاوه بر تناقضهای فراوان قانون اساسی جمهوری اسلامی با مفاد اعلامیه جهانی حقوق بشر، ابعاد و تداوم این نقض از ابتدای استقرار این رژیم در ۱۳۵۷ تا کنون است. حبس، شکنجه و اعدام، سرکوب آزادی اندیشه و بیان، ممنوعیت تجمع و تشکیلات صنفی و سیاسی از همان ابتدا در دستور کار جمهوری اسلامی قرار داشته است.

زنان را بخاطر تلاش و مبارزه برای حقوق برابر و آزادی‌های اولیه خود، مانند حق انتخاب پوشش و برابری زن و مرد، جامعه‌ی وکلای را بخاطر دفاع از حقوق زندانیان سیاسی، کارگران را بخاطر مبارزه برای احقاق حقوق صنفی خود و آزادی ایجاد تشکلهای سندیکایی و مستقل، دانشجویان را بخاطر اعتراضات و خواسته‌هایشان... به زندان و شلاق محکوم می‌کنند. سرکوب معلمان، هنرمندان، نویسندگان، پیروان ادیان دیگر مانند بهائیان و دراویش و هر صدای حق طلبانه... از شیوه‌های عادی حکومت‌گری در جمهوری اسلامی ایران به شمار می‌آیند.

سرکوب اعتراض مردم به گران شدن بنزین در آبان ۱۳۹۸ یکی از خونین‌ترین و وحشیانه‌ترین سرکوب‌ها در تاریخ معاصر ایران است. بنا بر آمارهای غیر رسمی، ۳۰۰ تا ۱۵۰۰ نفر از معترضین در خیابان‌ها بر اثر شلیک مستقیم نیروهای سرکوبگر کشته شدند، تعداد بیشتری زخمی و بیش از هفت هزار نفر بازداشت شدند. تا کنون تعدادی به حبس و اعدام محکوم شدند و از سرنوشت اکثر آنان اطلاعی در دست نیست. جمهوری اسلامی بیشترین حکم و اجرای اعدام در جهان را نسبت به جمعیت داراست.

اما در سایر کشورهای جهان نیز، ما همچنان شاهد نقض حقوق بشر هستیم: در آسیا (از جمله در چین، هنگ کنگ، هند، روسیه...) در

خاورمیانه (از جمله در ترکیه، عربستان، سوریه، عراق و اسرائیل)، در کشورهای عربی (مصر، الجزایر...) و حتا در کشورهای دموکراتیک که بیش از همه ادعای دفاع از حقوق بشر را می‌کنند (اروپا، آمریکا...) نقض حقوق بشر کمابیش یا به شدت ادامه دارد.

در این میان، ترور مخالفان با توسل به تروریسم تبدیل به ابزاری متداول در دست حکومت‌های جهان شده است. جمهوری اسلامی از اوان تشکیل‌اش دست به ترور مخالفان خود در داخل و خارج از کشور زده است. بیش از دویست قربانی تروریسم دولتی در پرونده سپاه جمهوری اسلامی قرار دارند. علاوه بر تروریسم اسلامی که امروزه خصلتی جهانی پیدا کرده است، پاره‌ای دیگر از دولت‌های جهان، از جمله ایالات متحده آمریکا و اسرائیل، از این ابزار ضد انسانی برای نابودی فیزیکی مخالفان خود استفاده می‌کنند. آخرین نمونه‌ی آن، ترور محسن فخری‌زاده از سران سپاه پاسداران و از عوامل ارشد فعالیت‌های هسته‌ای جمهوری اسلامی برای ساختن بمب اتمی در ایران است. نیروهای آزادی‌خواه و مترقی باید ترور و تروریسم را در هر شکلی و قطع نظر از هویت قربانی آن و بدون هیچ قید و شرطی محکوم نمایند.

جنبش جمهوریخواهان دموکرات و لاییک ایران، به مناسبت ۱۰ دسامبر، این روز جهانی حقوق بشر در سراسر جهان، بار دیگر بر تعهد همه جانبه خود در دفاع از اعلامیه‌ی جهانی حقوق بشر و پیوسته‌ها و میثاق‌های دیگر حقوق بشری تاکید می‌ورزد. در همین راستا نیز، بر اصل جدایی دولت از دین (لائسیته)، به منزله یکی از مضامین دیگر حقوق بشری، پای می‌فشارد.

## جنبش جمهوریخواهان دموکرات و لاییک ایران

۸ دسامبر ۲۰۲۰ - ۱۸ آذر ۱۳۹۹



جنبش جمهور خواهان دموکرات و لائیک ایران